

بنیاد فرهنگی کهزاد



زبان دری، فارسی، تاجیکی

دوکتور فریار کهزاد

زبان

دری، فارسی، پارسی، تاجیکی

دوکتور فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

در این اواخر باز دشمنان زبان /دری/فارسی/پارسی/تاجیکی/ در وب سایت های شرانداز و دشمن فارسی زبانها غوغای فارسی و دری را به راه انداخته اند. آنها بیشرمانه این نامها را زبانهای جداگانه نامیده و مزبوحانه در تلاش اند تا برای نسل جوان این زبان را توتته توتته نموده و آنرا چندین زبان نشان دهند. اینها با این کار خود افغانستان را از افتخارات تاریخی آن جدا میسازند زیرا مبدأ و پرورشگاه این زبان (فارسی، پارسی، دری، تاجیکی) آریانای باستان و خراسان شکوهمند میباشد که اگر بنام زبانهای جداگانه یاد شوند از حیطة این محیط بیرون شده و دزدان دیگر که در بیرون از افغانستان قابو میدهند مانند دزد سوم آنرا خواهند بلعید.

اگر تصور شود که این نامها زبان های جداگانه اند پس مبدأ و پرورشگاه آنها نیز باید جاهای مختلف دیگر باشد. در حالیکه این طور نیست. بلکه این نامها از زبان واحدی نمایندگی میکنند که از شمال آریانای باستان برخاسته و به چهار اطراف آن پراکنده شده است و در زبانهای دیگر مانند پشتو، اردو، هندی، ترکی، کردی، و غیره بصورت طبیعی تأثیر فراوان نموده چنانکه در زبانهای یاد شده بالا به صد ها واژه این زبان بشکل اصلی یا تحریف شده آن داخل شده است.

پشتوزبان های عوام عزیز و شیرین افغانستان، فارسی زبانها را «پارسیوان» خطاب میکنند و چیزی بنام «دری وان» وجود تاریخی ندارد.

واژه های دری، فارسی، پارسی و تاجیکی نام یک زبان واحد است که دارای لهجه ها و دیالکت های مختلف میباشد. صرف در تاجکستان به اثر استعمار فرهنگی روس الفبای آن به الفبای سریلیک تغیر نموده است که آنها در تلاش اند تا دوباره به الفبای میهنی یا آبائی به گفته خود شان برگردند.

واژه فارسی یا پارسی از نام فارس، ایران گرفته نشده بلکه این نام و نام فارس ایران از نام مهاجرین آریائی که از شمال آریانای باستان بطرف غرب مهاجرت نموده اند، منشأ گرفته است. «پارسوا» ها یا «پارسواش» ها که بعداً پارس ها و فارس ها شدند مانند پارت ها یا پارت ها قبایل آریائی بودند که بطرف غرب که بعد ها به نام شان کشور فارس بوجود آمد از شمال آریانا به آنطرف مهاجرت نمودند. پیش از اینها افراد قبیله بزرگ دیگر آریائی به آن صوب مهاجرت نموده بودند که بنام «ماد»ها یا «امادی» شهرت داشتند و حالا بنام «کرد»ها یاد میشوند و سرزمین زیبای کردستان را بوجود آورده اند

با وجودیکه دارای یک کشور مستقل نیستند. خواننده پژوهشگر میتواند در این موارد کتاب "تاریخ افغانستان"، اثر علامه استاد احمد علی کهزاد را مطالعه نماید.

اینکه بنا بر تعصبات قومی، زبانی، مذهبی، سیاسی و غیره مشکلات بی حد بین افغانستان و ایران و بین متعصبین هر دو کشور و از هر دو طرف وجود دارد به هیچ کسی پوشیده و پنهان نیست. اما این مشکلات هیچگاهی نمیتواند حقایق تاریخی و علمی در مورد زبان، فرهنگ و آئین بین مردمان این دو کشور و هم کشورهای دیگر منطقه را نیست و نابود کند و حقایق را واژگون نموده و ادبیات و تاریخ جدیدی برای ما بصورت مصنوعی بسازد. روابط بین **افغانستان/خراسان/آریانا، ایران/فارس، پاکستان/هندوستان/بهارت، تاجکستان، ترکمنستان، ازبیکستان، ترکستان، خوارزم، ماورالنهر، ترکیه، ختن، کاشغر، چین** و غیره کشورهای منطقه روابط چندین هزار ساله است که با چرندیات چند نفر متعصب، کوردل و وامانده به هیچ صورت خدشه دار شده نمیتواند. من حتی در حمام های ترکی در اروپا که من حیث موزیم از آنها استفاده میشوند، اشعار **دری/فارسی/تاجیکی** را دیده و خوانده ام که توسط امپراتوری عثمانی ساخته شده اند. در سال 1989 در منزل تحتانی تاج محل اشعار فارسی را میخواندم که جوانان هندی بدورم حلقه زدند و از من خواستند تا آنها را برایشان ترجمه کنم. اما من با آنها شوخی نموده و گفتم که کشور شما و نوشته هایش را من برایتان بخوانم و ترجمه نمایم. باز وقتی در سال 2013 جهت تدریس به دانشگاه رورکی رفته بودم، سری به تاج محل زدم. اینبار آن منزل تحتانی بروی مراجعین بسته بود و اما چیز جالب دیگری را تجربه نمودم. آن اینکه در موزیم تاج محل کتابها و مکاتیب زیادی به زبان فارسی در موضوعات مختلف در الماری ها دیده میشد. یکی از کتابها که در داخل الماری وجود داشت از دو صفحه باز آن دیده میشد که در مورد امور ساختمانی تاج محل است اما مأمور موزیم آنرا به مراجعین بحیث یک کاپی قرآن کریم معرفی میکرد. بهر حال در اطراف آریانای باستان در کشورهای مختلف انواع و اقسام آثار زبان فارسی که عبارت از همان زبان ارزشمند و رجاوند دری میباشد وجود دارد و هیچ فرقی در آن نیست که آنرا دری بنامیم یا فارسی و یا حتی تاجیکی.

در مورد نام های دری، فارسی و پارسوا ها چند قسمتی از آثار علامه کهزاد را در اینجا نقل میکنم تا خوانندگان ارجمند و به ویژه جوانان عزیز بهتر آگاه شوند و فریب تاریخ و فرهنگ فروشان کشور ما را نخورند.

جهت معلومات ثقه و قابل قبول و قابل دفاع علمی که بار اول در افغانستان توسط علامه استاد احمد علی کهزاد، مؤرخ بزرگ و دانشمند بدون تعصب افغانستان تحقیق، تدقیق، تتبع و نشر شده است، از سه اثر مهم وی استفاده شده و خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم میدارم. این سه اثر که قسمت هائی از آنها بصورت نقل اقتباس شده است، قرار ذیل اند:

- 1- تاریخ ادبیات افغانستان، 1330 کابل
- 2- **افغانستان و ایران، متن سخنرانی آقای کهزاد در موزه ایران باستان ۱۹ میزان ۱۳۳۰**
- 3- **تاریخ افغانستان.**

علاقمندان میتوانند صورت کامل این سه اثر را در خود آنها مطالعه نمایند.



بنیاد فرهنگی کهزاد

احمد علی کهزاد

تاریخ ادبیات افغانستان

قسمت اول

از قدیمترین زمانه تا ظهور دین مقدس اسلام

مؤلف

احمد علی کهزاد

۱۳۳۰

قسمتی از این اثر در رابطه با زبان دری و زبانهای ریشه آن میباشد:

اسکائی، تخاری، سغدی

همانطور که در جنوب هندوکش از زبان ویدی پراکریت ها برآمده و منجمله وجود و عمومیت یکی آن در این مناطق در دوره یونانو باختری و کوشانی به شهادت مسکوکات و کتیبه ها ثابت است، از زبان زند یا اوستائی در شمال سلسله کوه مذکور شاخه هائی باقی ماند که وجود آنها را در تخارستان علیا در لهجه پامیر می توان یافت. از آن جمله مانند پراکریتی که در جنوب سلسله کوه مذکور عموم یافته و دوام کرد شاخه ای در شمال کسب ترقی نمود و آن همان (پرتوی) یا پهلوی پارتی است که از آن در بخش قبل بحث راندم. شبیه ای نیست که مرکز سیاسی پارتی با زبان پرتوی از خراسان به فارس منتقل شد ولی اصل موجودیت زبان از میان نرفت و نه تنها در دوره کوشانی بلکه معاصر زمان ساسانی ها هم در خراسان حرف زده میشد. چیز جدیدی که از یکی دو قرن (ق - م) با ورود قبائل سیتی: ازی ئی، پازیانی، تخاری و ساکارولی وارد آریانا شد، و در عالم ادب اینها را به اسمای "اسکائی" و "تخاری" می شناسند، زبانهای آنهاست. زبان اسکائی را زبان شناسان جزء شاخه مشرقی خانواده السنه آریائی می شمارند و بقایای آنها را در میان بعضی لهجه های پامیر سراغ می دهند، زبان تخاری است که هستی آن در اثر مساعی پرونیسه میثیه، سیک و سپیگل روشن شده است. تخاری زبان قسمتی از قبائل سیتی منجمله کوشانیها است که در اوایل آن را (آریائی شمالی) و (آریائی شرقی) هم می خواندند و بالاخره به همان اسم (تخاری) نامزد شد. این زبان لهجه ای از زبان هند و اروپائی می باشد ولی جای تعجب این است که نه در خانواده (آریا) بلکه جزء دسته (سنتم) در خانواده (ایتالو سلتیک) قرار می گیرد. به هر حال مطالعات هنوز در اطراف این زبان انبساط نیافته و روزی در تاریخ ادبیات افغانستان در اطراف آن بیشتر بحث خواهد شد. گمان غالب چنین می رود که در اثر اختلاط لهجه های زند، بخصوص (پرتوی) یا پهلوی خراسان و لهجه های اسکائی و تخاری زبان سغدی در حوزه اکسوس به میان آمده باشد و در دو طرفه آمودریا در سغدیان و باختر منتشر شده باشد. مقصود ما اینجا اشاره به تشکل این زبان است که به عقیده استاد (کرستن سن) بعد از حوالی قرن دوم مسیحی برای چندین قرن زبان بین المللی آسیای مرکزی می شود. بودائیان، مانوئیان، نسطوریان باختر و ماورا النهر با آن آثار زیادی نوشته اند تا اینکه مانی در طی قرن سوم مسیحی از رسم الخط سریانی خط (سطر انجیلی) را اختراع کرد و از این به بعد آثار زیاد به زبان سغدی نوشته شد و رسم الخط جدید مبداء خط (ایغور) و دیگر قبائل مغلی آسیای مرکزی گردید.

سغدیانه یا سگدیانه در کنار باختر از قسمت های مهم آریانا بود که در بین رودخانه های سیحون (سیر دریا) و جیحون (آمو دریا) گاهگاهی جز ایالت باختر محسوب میشد.

این زبان قرار نظر بارتولد در تاریخ آثار زیادی از خود باقی گذاشته که در آسیای میانه اسناد قرن اول مسیحی و آثار ادبی قرن هفتم الی نهم از آن در دست است. البیرونی از دو زبان سغدی و خوارزمی زکر بعمل آورده است. آثار این زباندر سغدیانه از نزدیکی (لوب نور) و (دون-خوان) که در سرحد چین است، بدست آمده است. از همین جهت است که محقق فرانسوی (گوتیو R. Gauthiot) اظهار عقیده میکند که توسعه و ترویج زبان سغدی توسط سغدی ها در قسمت های خاک چین در نزدیکی سغدیانه صورت گرفته است که به همین جهت معلوماتی از منابع چین راجع به این زبان در دست است.

تذکر زبان سغدی در تاریخ ادبیات افغانستان اهمیت بسزا دارد زیرا در بنای زبان (دری) یا (فارسی خراسانی) دخالت آن مبرهن است و گمان غالب بر این می رود که از آمیزش پرثوی یا پهلوی خراسانی با زبان سغدی و تاثیر لهجه های زند، (دری) باختر و تخارستان و ماوراء النهر به میان آمده باشد که از آن در موقع اش حین شرح پیدایش زبان دری مفصل تر بحث خواهیم نمود.

قسمت دیگری از این اثر در رابطه با مبدأ زبان دری و نشر آن به فارس:

بخش نهم

زبان دری

عمومیات زبان دری، مبدأ و پرورشگاه زبان دری،

انتشار آن از خراسان (افغانستان) به فارس (ایران)

عمومیات زبان دری

بخشهای قبلی بطور مجموعی بحیث یک مقدمه نشان می دهد که خاک های بین اکسوس و اندوس پرورشگاه زبانهای خانواده هند و آریائی بوده و به ترتیب زبان ویدی، زبان زند یا اوستائی، زبان پراکریت گندهاری، سانسکریت کلاسیک، زبان پرثوی یا پهلوی پارسی خراسانی، سغدی، اسکائی، تخاری و پهلوی ساسانی بدون ذکر شاخه ها و فروعاتی که هنوز هم بصورت دسته های گلچه ای پامیر و نورستانی از بین نرفته است، دوره به دوره مارا به عهد اسلامی نزدیک می سازد.

با سقوط کوشانی های بزرگ در افغانستان و عروج ساسانی ها در ایران و تسلط سلاله اخیر الذکر در خراسان، زبان پهلوی ساسانی با همان تاثیر فراوانی که از پهلوی پارسی برداشته بود، در صفحات شمال و شمال غربی افغانستان در باختر و سیستان راه یافت و حتی در سایر نقاط ملکت هم پراکنده شده بود. طوریکه دیدیم در دوره یفتلی و بعد از آن تا آغاز عهد اسلامی حتی در سه، چهار قرن اولیه هجری پراکریت و برهمی سانسکریت و دیواناگاری زبان و رسم الخط پهلوی در آریانا متداول بود. آنچه از نقطه نظر مبحث بعدی یعنی پیدایش زبان (دری) مهم است، انبساط زبان سغدی در دوره یفتلی و تماس مزید آن با پهلوی ساسانی است که نتیجه آن بر زبان دری بی تاثیر نمی باشد.

زبان دری

معمولاً زبان دری را منحصراً لغت دو نوع معنی می کنند. یکی به اساس کلمه (در) و آنرا زبان (درگاه) و (دربار) می خوانند و دیگر منسوب به (دره) که زبان کهستانی شود. این توجیهاات بیشتر به اساس قاموس ها و کتب لغت معمول شده است. برهان قاطع کلمه دری را چهار گونه تعبیر می کند:

- 1- گویند لغت ساکنین چند شهری بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است.
- 2- ... و طایفه ای برآند که مردمان درگاه کیان بر آن متکلم می شده اند.
- 3- ... و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می آمدند و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان زبانی را وضع کردند و آنرا (دری) نام نهادند.
- 4- ... و منسوب به دره را نیز گویند، همچو کبک دری و این اعتبار خوشخوانی هم میتوان بوده باشد زیرا که مهمترین لغات فارسی زبان دری است.

خلص این چهار تعبیر این است که اصل منشأ و کانون پرورش زبان دری خراسان و ماورالنهر بوده و در عصر ساسانی احتمالاً زبان دربار هم اتخاذ شده بود.⁽²⁵⁾ چون این خلاصه حاوی تمام نظریات در اطراف زبان دری می باشد، در روشنی تحقیقات آنرا مفصل تر شرح می دهیم.

مبدأ و پرورشگاه زبان دری

قدیمترین نظم و نثر دری را که تا حال سراغ می توان کرد یا در خراسان و یا در ماورالنهر به میان آمده است. حنظله بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی که قدیم ترین شعر دری را به آنها نسبت می دهند، از ولایات هرات و سیستان می باشند. قدیم ترین آثار منثور این زبان یا در خراسان و یا در ماورالنهر نوشته شده. مقدمه شاهنامه ادبی منصوری که از طرف منصور العمری و به نام ابو منصور محمد عبدالرزاق در 346 هجری تحریر گردیده، ترجمه تاریخ طبری که از طرف بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی در 356 هجری تحریر شده در عصر سامانی ها در ماورالنهر به میان آمده است.

مقارن همین زمان حدود العالم که مولف آن معلوم نیست، در 372 هجری برای یکی از امرای آل فریغون گوزگانان، ابوالحارث محمد بن احمد تحریر شد و ابوالمؤید بلخی گرشاسب نامه و عجائب البلدان خود را تالیف کرد که متأسفانه اصل آنها از بین رفته ولی تاریخ سیستان و مجمل التواریخ شاهد وجود آنهاست زیرا از آنها فصولی نقل کرده اند. واضح می شود که اولین پارچه منظوم و منثور دری که عجالتاً در دست است در طی قرن چهار هجری در خراسان و ماورالنهر به میان آمده است و باختر و ماورالنهر آنروز و زابلستان مبدأ و پرورشگاه اولیه آن محسوب می شود. البته این شواهد که عین حقیقت است محتاج تقویه دلایل دیگر نیست، باآنها شباهت مزید لغات دری به سغدی و پرتوی یا پهلوی پارسی خراسانی که پارچه های آن از خرابه های تورفان کشف شده، ساحه جغرافیائی سائر لهجه های دری مثل: هروی، سکزی، زاولی را در افغانستان و وجود لغات صاف دری در افغانستان و ماورالنهر و بخصوص در کشور خود ما و باز تاثیر زبانهای اسکائی و تخاری که در آریانا معمول بود و تاثیرات متقابله ادب سغدی و پهلوی ساسانی که در آریانا بعمل آمده و تاثیری در زبان دری بخشید و بالاخره انتشار زبان دری از خراسان (افغانستان) به فارس (ایران) چه در عصر ساسانی که محض زبان دربار باقیمانده و چه بعد از قرن چهارم هجری که بجای پهلوی زبان علمی و ادبی آن کشور هم شد هرکدام بجای خود محکمترین دلیلی است که مهد زبان دری را در خراسان (افغانستان) و ماورالنهر ثابت می سازد.

حالا که مهد ظهور و پرورشگاه اولیه زبان دری شناخته شد، می خواهیم کمی در اطراف منشأ آن صحبت کنیم. معمولاً فارسی دری را در خانواده السنه آریائی در سلسله ای گرفته اند که صورت قدیم آن فرس

هخامنشی، صورت متوسط آن پهلوی ساسانی و صورت جدید آن فارسی دری کنونی می باشد. مبدأ جغرافیائی و روشن شدن موجودیت زبان پرتوی-پهلوی-خراسانی و زبان سغدی و ظهور آثار ادبی این دو زبان از خرابه های تورفان و ثبوت قطعی نفوذ ادبی پرتوی ساسانی و ارتباط محکم ادبی زبان با پرتوی و سغدی و تشخیص بغایت زیاد لغات دری در زبان اخیرالذکر و موجود بودن زبان دری در افغانستان معاصر، زبان پهلوی در ایران معاصر و باز تاثیر زبان اسکائی بخصوص تخاری در زبان دری یک سلسله دلایلی است که به اساس آن منشأ زبان دری به دو زبان پرتوی یا پهلوی خراسانی و سغدی که آنهم در بلخ و بخارا و تخارستان و سمرقند معمول بود، ارتباط پیدا می کند و تخاری یا زبان کوشانی که به نوبه خود زبان دیگر همین نواحی است با تاثیری که در اصل ساختمان سغدی وارد کرده و با تاثیر مستقیم خود در شکل لسان دری بی مدخلیت نیست چنانچه مطابق بعضی نظریه ها (دری) را اصلاً مخفف تخاری می دانند.

پس چه از نقطه نظر مبدأ جغرافیائی و پرورشگاه اولیه زبان دری در قرون اولیه هجری و چه از روی کشفیات جدید و پیدا شدن لغاتی در زبان سغدی که در (دری) وجود دارد و پهلوی ساسانی فاقد آنست، منشأ زبان دری به هیچ وجه به پهلوی ساسانی و به فرس هخامنشی نمی رسد بلکه به پرتوی یا پهلوی پارتی خراسانی و سغدی تعلق میگیرد و تخاری هم در آن بی تاثیر نیست و این سه زبان در دو طرفه آمودریا در باختر و تخارستان و ماورالنهر در ساختمان زبان دری به ترتیب مراتب در طی چندین قرن پیش از عهد اسلامی دخیل اند. چون زبان سغدی در نگارش آثار مذهبی مانویان، بودائیان و حتی ترسایان نسطوری مدت چندین قرن متداول بود و زبان علمی آسیای میانه محسوب می شد، احتمال زیاد دارد که رکن اساسی منشأ زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی، حال آنکه یکی از صفات زبان دری حقیقی عدم دخالت زبان عربی است و قرن ها پیش از ظهور زبان عربی در این دیار تشکل نموده بود. از جانب دیگر دری زبانی نیست که بعد از نابود شدن پهلوی ساسانی به میان آمده باشد بلکه پهلوی و دری دو زبانی است که موازی بهم یکی در فارس و دیگری در خراسان (افغانستان) به میان آمده و نشو و نما کرده و به زمان های معین از کشورهای مبدأ در خاک های دو مملکت پراکنده شده اند و عامل اساسی شباهت و ارتباط لغات این دو زبان علاوه بر قرابت خانوادگی، معاصر بودن و انتشار آنها به خاکهای یک دیگر است.

شبهه ای نیست که پارچه های منظوم و منثوری که عجالتاً از زبان دری در دست است از نقطه نظر قدامت از قرن سوم هجری تجاوز نمی کند ولی اگر همین آثار را با کتب معاصر آن بزبان پهلوی مقایسه کنید، آن گاه سلاست و پختگی و روانی (دری) بر (پهلوی) آشکارا میشود. مسلم است که دری یک دفعه و بدون سابقه معاصر صفاری ها و سامانیها به میان نیامده بلکه چندین قرن سابقه داشته که متأسفانه تعیین آن عجالتاً مشکل است. اگر واقعاً همان طوریکه (ابن مقفع) و (ابن ندیم) ادعا می کنند، دری زبان درباری ساسانیان شده باشد چنانچه در متون عربی حتی فقره هائی هم به زبان دری به شاهان ساسانی نسبت داده شده است⁽²⁷⁾ آنگاه مسلم می شود که مراحل ابتدائی زبان دری تا قرن پنج و چهار حتی 3 مسیحی اقلماً دو یا دونیم قرن از عهد اسلامی پیش برده شده میتواند. ملتفت باید بود که دری در قرون پیش از اسلام و احتمالاً در قرن اول و دوم هجری شکل اولیه داشت که باید آنرا صورت متوسط سغدی و پهلوی پارتی خراسانی خواند. بلاشبهه رواج پهلوی ساسانی که بعد از عصر کوشانی های خورد و یفتلی ها در خراسان بعمل آمده در آن بنوبه خود تاثیر بخشید، تاثیری که آنرا تقویت نمود. پیشتر گفتیم که پختگی و سلاست دری بر پهلوی ساسانی از روی آثار معاصر آن دو زبان معلوم می شود، در صورتیکه قدامت پهلوی پیش از قرن چهارم هجری تا آغاز دوره ساسانی

واضح است. منطق حکم می کند که دری همچنین سابقه ای داشته تا در قرن چهارم بدین پایه نضج و سلاست رسید و آن گاه گوی سبقت را از پهلوی ربود. فراموش نباید کرد که پختگی زبان دری بر پهلوی ساسانی از این هم معلوم می شود که هر دو در معرض هجوم زبان عربی قرار گرفتند. در نتیجه پهلوی در فارس بطور عام بعد از قرن سه و چهار هجری در تحریر آثار از میان رفت و بعد از قرن هفتم حتی در مغرب آنکشور هم بکلی ناپدید شد حال آنکه دری در خراسان همان خراسانی که آنجا هم پهلوی حرف زده میشد و نفوذ زبان عربی نیز در آن جابجا شد، رو به انکشاف مزید گذاشت. تا قرن چهارم هجری زبان دری منحصر به خراسان (افغانستان) و ماوراءالنهر بود و بحیث یک زبان علمی و ادبی پخته و روان و سلیس آثار منثور و منظوم در آن تحریر می شد و در این وقتها در فارس معمول نبود. حتی یک شعر و یک رساله هم در بین زبان مقارن این زمانه ها در آن مملکت دیده نشده است. ملتفت باید بود که اگر ساسانی ها به راستی بعد از بسط نفوذ در خراسان، دری را زبان درباری خویش اتخاذ کرده باشند، در چهار دیواری بارگاه بحیث یک زبان تشریفاتی قبول شده بود و در بیرون بارگاه عمومیت نداشت و زبان علمی و ادبی آن مملکت قراریکه گفتیم پهلوی بود. و بزبان طبری هم می نوشتند و پهلوی تا زمان استیلای مغل در حصص غربی فارس کم و بیش باقی ماند تا اینکه در اواخر عصر سامانی و اوائل دوره غزنوی در اثر فتوحات سلاطین خراسانی در ری، جبال، گرگان و اصفهان راه نفوذ زبان دری خراسان در خاک های همسایه غربی ما باز شد و آهسته آهسته زبان پهلوی را در نقاط غربی فارس عقب زد و بعد از قرن چهارم هجری بحیث زبان علمی و ادبی جای آنرا فرا گرفت و به اصطلاح ملک الشعرا بهار "بعد از تسلط دولت سلجوقی در عراقین این معنی قوت یافت" یعنی زبان دری بر سراسر کشور فارس انبساط یافت. / "خاتمه"

در اینجا باز قسمتی از رساله ذیل در مورد زبانهای مشترک افغانستان و ایران اقتباس شده و خدمت خوانندگان ارجمند تقدیم میگردد:

افغانستان و ایران

متن سخنرانی آقای کهزاد در موزه ایران باستان

۱۹ میزان ۱۳۳۰

سوابق زندگی مشترک ایشان [مردمان افغانستان و ایران] در این نواحی باعث تشکیل زبان «آریائی» یا مبدأ هند و ایرانی (هندو آریائی) شد که از آن زبان های هندی مشترک و آریائی مشترک به میان آمد و قدیم ترین شاخه های متقابل آن ها سانسکریت ویدی و زبان اوستائی است که خود آن ها با شرایط موجود تحقیقات زبان شناسی مبدأ خانواده السنه هندی و ایرانی (آریائی) شناخته شده اند و طوری به هم نزدیک اند که با اساس اصول صوتی و قواعد صرف و نحو می توان به سهولت پارچه هائی را از یک زبان به زبان دیگر برگردانید. این خود بزرگترین نشانه وحدت خانواده السنه هند و ایرانی است که اشتراک زندگانی نیاکان ایشان را در ماحول پامیر و هندوکش ثابت می سازد و بقایای السنه هندی و ایرانی در دره های این سلسله کوه عظیم تا امروز، مؤید این نظریه است. همان طور که مبحث جغرافیائی اوستا «فرگاد اول و نندیداد» نقطه به نقطه در خاک های ماحول هندوکش تطبیق میشود، در ادب سانسکریت ویدی هم از کوه ها و رودخانه های افغانستان شرقی و جنوبی تذکراتی به عمل آمده است. این تذکرات در ادب دو زبان که خود آن ها به هم شباهت های زیادی دارند، ظاهر می سازد که مبدأ مشترک آن ها کجا است. بقایای لهجه های متعدد خانواده السنه هند و ایرانی در افغانستان و به طور مثال وجود دو لهجه متقابل در دو دهکده مجاور یکدیگر در بدخشان، قوی ترین دلیلی محسوب می شود.

افغانستان، نیمه شرقی فلات آریان، همان طور که مبدأ انشعاب قبایل آریائی هند و ایرانی بود، مبدأ انشعاب خانواده السنه هند و ایرانی نیز می باشد و هندی مشترک یعنی سانسکریت ویدی و ایرانی (آریائی) مشترک یعنی زبان اوستایی یا زند، هر دو را دیده و هنوز از بقایای آن ها در حدود بیست لهجه در دره های کوه های این سرزمین باقی مانده است. که این هم به جای خود یکی از علایم انشعاب قبایل آریایی از خاک های این مملکت به هند و ایران می باشد.

بعضی از این لهجه ها مثل «دسته غلچه» یا زبان های پامیر و «اورمیری» و «پراچی» جزو شاخه شرقی خانواده ایرانی می باشد و برخی مانند السنه نورستانی، پشه ئی، گاتی، وایگلی، اخشون و خووار (Khowar) و پرسون، به لهجه های هندی تعلق می گیرد. در جنوب هندوکش شرقی یک دسته لهجه های دیگری است که به نام «داردیک» (Dardic) یا «پیشه چه» (Pisacha) شهرت دارد که میزات هر دو خانواده هندی و آریائی را دارا می باشد. لهجه های پامیر یا دسته غلچه، عبارت اند از: منجانی، اشکاشمی، زیباکلی، واخی، شغنی، روشانی و غیره که در دره های مختلف پامیر و هندوکش شمال شرقی تا هنوز باقیست. زبان های نورستانی مانند گاتی، وایگلی، اخشون و پرسون، در مقابل زبان های مذکور در دره های جنوبی هندوکش شرقی معمول است. اورمیری، در دره لوگر، در برکی برک و در پشتونستان مرکزی در علاقه های خاک وزیری در نزدیکی «کانی گرام» باقی مانده است. پشه ئی، از وایگل نورستان به طرف شرق تا گل بهار، دهن دره زیبای پنجشر (۸۰ کیلومتری شمال کابل) حرف زده میشود و مرکز آن در ولایت مشرقی افغانستان، دره های کنر و لغمان است. مقصد از این تذکر این است که وقتی در ده هزار سال قبل، قبایل آریائی افغانستان و هند و ایران در دو طرف هندوکش زیست داشته و از این جا به دو طرف منشعب شده اند و مبدأ انشعاب السنه خانواده «هند و ایرانی» کوه های شمال شرقی افغانستان می باشد. قرار تذکرات اخیر آقای سعید نفیسی در طی بیانیه ئی در کابل، قبایل نورستانی که در دره های جنوب شرقی افغانستان افتاده اند صاف ترین عنصر بقایای نژاد آریائی می باشند.

اینجا بیشتر از این به السنه خانواده هند و ایرانی کاری نداریم و موضوع خاص این مقاله ایجاب می کند تا نظر مجملی به السنه خانواده ایرانی (آریائی) افکنده شود. خانواده السنه ایرانی مانند خانواده هندی از خود مبدأ مشترکی داشته که به ظاهر از آن اثری در میان نیست و اگر هم است زبان قدیمی ترین قسمت اوستا یعنی «گات ها» از آن نمایندگی می کند و محل نشو و نمای زبان گات ها را با قرابت خاصی که به سانسکریت ویدی دارد در سرزمین اوستائی در افغانستان تعیین کرده و می کنند. مبدأ مشترک خانواده السنه ایرانی (آریائی) هر چه باشد زبان اوستائی که آن را معمولاً به نام «زند» هم یاد می کنند، در قسمت شرق فلات آریان در افغانستان و زبان فرس قدیم در حصص غربی آن در خاک ایران، در فارس مرکزیت داشت که دانشمندان این دو دسته را به نام دسته شرقی و جنوب غربی هم خوانده و به دسته اخیر اسم «پارسیک» هم گذاشته اند. پارسیک، یک دسته لهجه ها و زبان هائی را در بر می گیرد که قدیمی ترین شکل آن فرس قدیم هخامنشی و صورت متوسط آن پهلوی ساسانی است که در ایران در علاقه «پرسید» ظهور کرده اند. دسته شرقی هم لهجه ها و زبان هائی از خود دارد که قدیمی ترین نمونه برای آن زبان اوستائی یا زند است.

امروز در افغانستان به زبان دری و پشتو یکسان اهمیت داده می شود. زبان پشتو از نقطه نظر مراتب قدامت و صرف و نحو و قواعد زبان در مطالعات السنه آریائی مقام مهمی دارد. شبهه ای نیست که مبدأ زبان پشتو به هند و اروپائی و هند و ایرانی تعلق می گیرد، ولی پایان تر از این زبان شناسی تا حال به صورت قطع مشخص نتوانسته است که پشتو جزء خانواده هندی می آید یا جزء خانواده ایرانی یا اصلاً شاخه تحول مستقلی است، میان السنه هند و آریایی و هند و ایرانی.

«داکتر فردریک میولر» نظریه داشت که پشتو جزء السنه ایرانی است. «داکتر ترومپ» معتقد بود که پشتو جزء السنه ایرانی نیست بلکه جزء خانواده هند و آریائی است، با این تفاوت که عضو حقیقی خانواده هندی نبوده بلکه شکل مستقلی دارد و مثال اولین تحولی است بین خانواده هند و آریائی و هند و ایرانی و به این لحاظ ممیزات هر دو خانواده را دارا می باشد ولی بیشتر به پراکریت ها یعنی خانواده هندی شباهت دارد. این نظریه از طرف جمعی از دانشمندان مثل «فن سپیگل»، «داکتر هورنل» و «دارمستتر» قبول شد، ولی بعدتر دانشمند اخیر الذکر از این عقیده گذشته و پشتو را جزء دسته شرقی خانواده السنه ایرانی قرار داد و اظهار نمود که این زبان از «زند» یا از زبانی که شبیه به «زند» بود بر آمده است. این نظریه معقول است و چون «زند» یا زبان اوستائی در عصر زردهشت در افغانستان معمول بود، پشتو باید موازی با آن یا از خود آن برآمده و نشو و نما کرده باشد و قرابت آن به پراکریت ها هم دلیل بر این است که عامل ارتباط میان خانواده السنه هندی و ایرانی بوده است. این زبان به حیث یک نمونه نشان می دهد که روزی السنه هندی و ایرانی در خاک های افغانستان معمول بود و از این جا نشأت نموده. وجود لهجه هائی که بالا متذکر شدیم و برخی به یک خانواده و برخی به خانواده دیگر تعلق می گیرد، این مفکوره را ثابت می سازد.

زبان پهلوی که تا چندی قبل آن را تنها منحصر به پهلوی ساسانی می دانستند، در اثر تحقیقات جدید شکل قدیمی تری هم پیدا کرده که آن را «پهلوی پارتی» می نامند. حتی صفت «پهلوی» را حالا منحصر به این زبان کرده و پهلوی ساسانی را «پارسیک» می خوانند. منحیث مبدأ ظهور و مبدأ نشو و نما هم این دو پهلوی را از هم سوا کرده اند و چون مهد پهلوی ساسانی در جنوب در علاقه «پرسید»

بود، آن را پهلوی جنوبی می نامند و پهلوی پارسی را که در شمال شرق یا در خراسان ظهور کرده است و آثار آن بار اول از «طورفان» پیدا شده است، پهلوی شمالی یا شمال شرقی هم گویند و مبداء ظهور آن سرزمین خراسان بود. از این جهت پهلوی پارسی که بنده آن را «پرتوی» می خوانم، پیوستگی با زند یا زبان اوستائی باختری دارد، حال آن که پهلوی ساسانی لهجه ای از فرس قدیم است و به این طریق می بینم که یکی از این پهلوی ها در افغانستان و دیگری در ایران معمول و مروج بوده و پهلوی پارسی از شرق فلات به غرب با ساحة انبساط دولت پارسی پراکنده شده و به اساس عقیده استاد «گریستن سن» بر پهلوی ساسانی تأثیر زیاد وارد کرده است. بهترین نمونه ادب پهلوی پارسی «ایاتکار زریران» است که پیش از قرن سوم مسیحی وجود داشت و موضوع این اثر حماسی منظوم، جنگ های گشتاسب شاه، پادشاه بلخی و برادرش «زریر» و برادر زاده اش «بسته واری» و پسر اخیرالذکر «سپندان» یا «اسفندیار» یا «ارجاسپ» خیونی تورانی است در آن طرف آمو دریا که بالاخره به غلبه دودمان شاهی بلخی خاتمه می یابد.

در مطالعات السنه در افغانستان موضوع زبان های اسکائی، تخاری، سغدی برای فهمیدن ظهور زبان دری بسیار مهم است. از یکی دو قرن قبل از میلاد، قبایل سیتی آریایی نژاد و به نام های «رزی بی» «پازیانی»، «تخاری»، «ساکارونی» و «یوچی» وارد افغانستان شدند و در عالم ادب عموماً زبان آنها را به نام های «اسکائی» یا «تخاری» یاد می کنند. بقایای لهجه های اسکایی در پامیر موجود است. زبان تخاری که هستی آن در اثر مساعی پروفیسور «میه» و «سپیگل» روشن شده است، زبان قسمتی از قبایل «سیتی»، منجمله کوشانی ها است که مقدم تر از ساسانی ها امپراتوری با عظمتی در افغانستان/آریانا تشکیل دادند که مرکز آن ها در بگرام در ۸۰ کیلومتری شمال کابل بود. زبان ایشان را «آریائی شمالی» یا «ایرانی شرقی» هم خوانده اند. این زبان لهجه ای از هند و اروپائی می باشد، ولی جای تعجب این است که نه در خانواده «آریا» بلکه جزء دسته «سانتم» در خانواده «ایطالوستیک» قرار می گیرد.

گمان غالب چنین می رود که در اثر اختلاط لهجه های زند به خصوص پرتوی یا پهلوی خراسانی و لهجه های اسکایی و تخاری، زبان سغدی در حوزه اکسوس «آمو دریا» به میان آمده و در سغدیان و باختر نشو و نما یافته است و از همین جهت بعضی از مؤلفین اسلامی آن را زبان بلخ و بخارا هم خوانده اند. این زبان به عقیده استاد «گریستن سن» بعد از حوالی قرن دوم مسیحی برای چندین قرن زبان بین المللی آسیای مرکزی بوده است. بودائیان، مانویان، نسطوریان باختر و ماوراءالنهر در آن آثار زیاد نوشته اند تا این که مانی در قرن سوم مسیحی از رسم الخط سریانی، خط «سپرنجلی» را اختراع کرد و از این به بعد آثار زیاد به زبان سغدی نوشته شد.

وقت، در زبان سغدی که در شمال افغانستان معمول بود برای مطالعه زبان دری که بعدها به فارسی شهرت یافته و تا امروز زبان مشترک افغانستان و ایران است اهمیت خاصی دارد. بعضی ها به این عقیده اند که زبان دری همان زبان سغدی است و برخی دیگر معتقداند که اصلاً در اثر آمیزش پرتوی یا پهلوی خراسانی و زبان سغدی و تأثیر دیگر لهجه های زند، زبان دری در باختر و تخارستان و ماوراءالنهر به میان آمد. زبان دری را منحصی لغت دو نوع معنی می کنند یکی به اساس کلمه «در»، آن را زبان دربار می خوانند و دیگر آن را منسوب به «دره» کرده و زبان کهستانی می شمارند و صفت «کبک دری» به اعتبار خوشخوانی در مورد کبک کهستانی استعمال می شود.

برهان قاطع دری را زبان بلخ و بخارا و مرو و بدخشان می‌داند و هیچ شبهه‌ای نیست که پرورشگاه اولیه این زبان در حصص شمالی افغانستان از پامیر تا هریرود را در بر می‌گرفت و در ماوراءالنهر هم رواج داشت. بعضی‌ها تصور کرده‌اند که زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی حال آن که یکی از صفات زبان دری حقیقی عدم دخالت زبان عربی است و قرن پیش از ظهور زبان عربی در افغانستان تشکل نموده بود. از جانب دیگر دری زبانی نیست که بعد از نابود شدن پهلوی ساسانی به میان آمده باشد بلکه پهلوی و دری دو زبانی است که موازی هم یکی در ایران و دیگری در افغانستان به میان آمده و نشو و نما کرد و به زمان‌های معین یکی از آن طرف، این طرف و دیگری از این طرف، آن طرف پراکنده شده است و عامل اساسی شباهت و ارتباط لغات این دو زبان، علاوه بر قرابت خانوادگی از راه پرتوی خراسانی، معاصر بودن و انتشار آنها به ساحه‌های نشو و نمای یکدیگر است.

شبهه‌ای نیست که پارچه‌های منظوم و منثوری که عجالتاً در زبان دری در دست است از نقطه نظر قدامت از قرن سوم هجری تجاوز نمی‌کند. ولی اگر همین آثار را با کتب معاصر آن به زبان پهلوی مقایسه کنید آنگاه سلاست و پختگی و روانی دری بر پهلوی آشکارا می‌شود و این محکم‌ترین دلیلی است که زبان دری یکدفعه بدون سابقه، معاصر صفاری‌ها و سامانی‌ها به میان نیامده بلکه چندین قرن سابقه داشته که متأسفانه تعیین آن به صورت یقین عجالتاً مشکل است ولی این قدر می‌دانیم که قدیمی‌ترین پارچه‌های نظم و نثر دری که عجالتاً در دست است در شرق فلات یا در افغانستان یا در ماوراءالنهر به میان آمده و زبان دری در خاک‌های زیبای ماحول هندوکش نضج و قوام گرفته و قدیمی‌ترین آثار و شواهدی که در دست است، محصول قریحه و دانش شعرا و نویسندگان خراسان است که همگان از نام‌های ارجمند و آثار جاوید ایشان اطلاع دارند. زبان دری تا جایی که شواهد نشان می‌دهد بعد از قرن 4 هجری در خاک‌های ایران کنونی منتشر شده است و اگر در عصر ساسانی بنا بر بعضی عقاید مروج بوده باشد منحصر به دربار و تشریفات بوده و در عالم ادب و فرهنگ از آن کار گرفته نمی‌شد، زیرا زبان علم و ادب ایران پهلوی بود و به زبان طبری هم می‌نوشتند و پهلوی تا زمان استیلای مغول در حصص غربی ایران کم و بیش باقی بود.

زبان دری بعد از طی دوره نضج و قوام ادبی خویش در چهار قرن اول هجری در افغانستان/خراسان به طرف غرب انتشار یافته و زبان پهلوی را به نقاط غربی ایران/فارس عقب زد و جای آن را اشغال کرد و به اصطلاح مرحوم ملک الشعرا بهار «بعد از تسلط دولت سلجوقی بر عراقین این معنی قوت یافت» یعنی زبان دری کمال انبساط یافت.

شبهه‌ای نیست که امروز در افغانستان به زبان پشتو که زبان دیگر رسمی ما است اهمیت زیاد می‌دهیم و در نقاطی که اکثریت به زبان پشتو حرف می‌زنند، محصلین به این زبان تحصیل می‌کنند. اهمیت زبان پشتو را از نقطه نظر مراتب قدامت و صرف و نحو زبان پیشتر متذکر شدم.

چون از باشندگان افغانستان چندین میلیون به این زبان صحبت می‌کنند و میلیون‌های دیگر در ماورای خط تحمیلی دیورند در سرزمین پشتونستان افتاده‌اند. وزرات معارف افغانستان و انجمن زبان پشتو که

ما آن را «پشتو تولنه» می خوانیم در راه انبساط این زبان که مزایای زیاد ما در آن نهفته است جد و جهد کرده و می کنند. اصلاً زبان پشتو را همه باشندگان افغانستان کم و بیش می دانند ولی در زمینه های علمی و ادبی و فرهنگی کمتر سهم داشت و سعی وزارت معارف و ریاست مستقل مطبوعات این است تا این زبان ما هم بیشتر دارای ذخایر ادبی و علمی و فرهنگی شود و از این راه هم ساحة معارف در افغانستان انکشاف کند و هم سویه علمی بلندتر برود. زبان فارسی یا دری که مرکز ظهور و نشو و نمای آن افغانستان بوده و سهم ما در افتخارات ادبی و علمی آن خیلی زیاد است، کماکان به جا و به مقام خود باقی است و رابطه ادبی و فرهنگی ما و ایران را منحیث اشتراک زبان نگاه داشته و نگاه خواهد داشت.

اینک صفحاتی چند از کتاب "تاریخ افغانستان" اثر علامه استاد احمد علی کهزاد در مورد فارس ها که آنهاییکه نمیدانند، بدانند که آنها نیز از سرزمین آریانا به آنطرف مهاجرت نموده و آن سرزمین بنام قبيلة شان فارس نامیده میشود، بعبارت دیگر نام فارس هم از کشور آریانا به آنجا رفته است و این نام از آنجا به افغانستان نیامده است.

شاخه غربی یا آمادی و پارسوا:

همان طور که آریاها از بخدی به جنوب هندوکش منتشر شده و شاخه^۳ به طرف شرق در خاک‌های هند پراکنده شد، بعد از ۲۰۰۰ ق م که آن را مبداء حرکت و مهاجرت‌ها از بخدی می‌دانند، شاخه‌ها یا موج‌های هم‌مجرای رودخانه‌های هریرود و هیرمند و فراه رود را که از کوه پایه‌های آریانا به طرف غرب و جنوب غرب سیر می‌کنند، تعقیب نموده و به ماورای غربی دشت لوط حالیه پراکنده شدند. مهمترین قبایل آریایی که از آریانا به طرف غرب مهاجرت نمودند، قبایل «امادی» و «پارسوا» یعنی مادها و فارسی‌ها است که با عشایر متعلقه و حیوانات خود از کوه پایه‌های «مهد آریایی» یعنی آریانا به تجسس علفچر و چراگاه به طرف غرب رفتند. در فصل اول مختصراً اشاره نمودیم که در حوالی سال سه هزار ق م متهاجمینی از حوالی بین‌النهرین به اراضی جنوب خزر پیدا شده و مدنیتی با خود آوردند که آنرا «پروتو عیلامی» گویند. به همین ترتیب سامی‌ها از بین‌النهرین به طرف شرق پیش آمده و به خاک‌های فارس جای گرفتند. علاوه برین در سواحل خلیج فارس سیاه‌پوستانی هم زندگانی داشتند که اصلیت آنها چندان معلوم نیست.

اشوری‌ها که از روی نژاد سامی بودند، در خاک‌هایی که پسان به نام مدیا و فارس شهرت یافت، مستقر شده و قرن‌ها در آن قطعات حاکمیت مدنی و سلطه سیاسی داشتند. این وضعیت یعنی زندگانی اقوام عناصر سامی درین علاقه‌ها دوام داشت تا اینکه شاخه‌های آریایی از طرف مشرق یعنی از آریانا در حوالی ۲۰۰۰ ق م بنای مهاجرت را به طرف غرب گذاشته و با عناصر نژاد سامی مقابل شدند. پیشتر در فصل اول دیدیم که قرار تحقیقاتی که در زمینه قبل‌التاریخ در حوالی کاشان و دیگر نقاط فارس به عمل آمده، علایم ظهور قوم جدید که غالباً آریاها باشند در حوالی ۱۰۰۰ ق م در آن دیار پیدا شده است. این آریاها از کانون سامی یعنی از بین‌النهرین و اراضی متصل شبه جزیره عربستان پیش نیامده‌اند بلکه قراری که آئین و عقاید و زبان و عادات و هزار چیز دیگر وانمود می‌کند، از کتله آریاهای باختری شاخه‌های در حوالی ۲۰۰۰ ق م جدا شده و در

پارسوا - پارسواش

فارسی‌ها

در فصل دوم موضوع مهاجرت قبایل «پارسوا مانند» «امادی» از کانون آریایی باختر مرکز آریانای قدیم به طرف غرب و استقرار آن‌ها در جنوب خاک‌های مدياگذشت. ایشان به ترتیبی که در صفحات پیشتر شرح دادیم مانند مادها از ۶۵۰ ق م تا ۸۵۹ ق م تقریباً دو قرن تحت سلطه و حاکمیت آشوری بودند. سپس مادها بر ایشان سلطنت کردند تا اینکه از تحت نفوذ آمریت آن‌ها هم خلاص شده و به تشکیل سلطنت پرداختند و تمام خاک‌هایی که عبارت از ایران کنونی باشد به نام شان معروف شد. پارسوا با قبایل و عشایر مربوطه خود که پایان تر از آن بحث خواهیم نمود، در میان عناصر بومی سیاه پوستانی که تا حال بقایای آن‌ها در امتداد سواحل فارس موجود است و بعضی اقوام دیگر منتشر شده و قرن‌های طولانی بدون نام و نشان به حیات مالداري و زمین داری در قریه‌های خود زندگانی داشتند. همان طوری که در مورد مادها ذکر کردیم، راجع به نام و نشان و هست و بود پارسوا منابع صاف آریایی سروده‌های ویدی و اوستایی چیزی نگفته و مجبور هستیم که به کانون سامی و کتیبه‌های شاهان آشوری مراجعه کنیم.

منابع آشوری که بار اول در حوالی قرن ۹ ق م ازین قوم نام می‌برد، ایشان را به نام «پارسوا» ذکر کرده و از خلال نگارشات کتیبه‌های آن‌ها معلوم می‌شود که ایشان دسته، دسته و عشیره عشیره بودند. اولین پادشاه آشوری که نام ایشان را می‌گیرد «سلمانسار» یا «سلم نصر دوم» است و می‌گوید که در ۸۳۳ از ۲۷ نفر سران پارسوا باج گرفت. دفعه دیگر در زمان تیگلت پیلسر دوم ۷۲۷ - ۷۴۵ ق م تذکاری از پارسوا به میان آمده. مشارالیه بعد از اشغال شهرهای مادی *Madai* (ماد) اراضی پارسوا را هم اشغال کرد. پس «اشرهادون» *Esarhaddon* بر پارسوا

و خاک مسکونه شان تسلط یافت و قراری که منابع عبرائی شهادت می دهند، مشارالیه پارسی ها و «دی ها» *Dai* یعنی داها *Dahas* را به *Samaria* «ساماریا» نقل داد. چون قبایل پارسوا در موقع اعتلای آشوری و در نظر پادشاهان آن ها به مراتب از قبایل ماد بی اهمیت تر بود و آنقدر واجد قوا و نیرو و اهمیتی نبودند که پادشاهان مغرور آشور به مطیع ساختن سران و باج گرفتن امرای آن ها فخر کنند. باوجود تهاجماتی که بر خاک ایشان کردند و ۲۷ سرکردگان آن ها را مطیع نمودند، آنقدر زیاد در کتیبه های خود از آن ها حرف نزدند و ایشان را همیشه تحت الشعاع و در ضمن شاخه بزرگتر و قوی تر «ماد» قرار داده اند. چون مادها از نقطه نظر بعضی عوامل نژادی، خواص روحی و تشکیلات زندگانی و روحانی و غیره بر پارسوا برتری داشتند و قسمت های حاصلخیز و آباد تر هم نصیب آن ها شد، به نظر آشوری ها، مادها نسبت به پارسوا مهم تر می آمدند و به عشایر اقوام اخیرالذکر چندان اهمیتی نمی دادند. قبایل پارسوا بعد از تحمل دوره سلطه آشور، مدت دیگر مطیع اوامر شاهان ماد ماندند زیرا از زمان فراورتس (۶۳۳ - ۶۵۵ ق م) دومین پادشاه ماد که ایشان را مطیع ساخت تا اخیر دوره سلطنت استیاک، پارسی ها تحت سلطه و نفوذ سیاسی مادها بودند و از روی همان نفوذ آشوری بود که چند قرن به صورت مستقیم و مدتی هم با مادها به صورت غیر مستقیم و بالواسطه آنها و زندگانی شان را زیر تاثیر گرفته بود.

هخامنشی و دیگر عشایر و قبایل پارسوا:

پیشتر ذکر کردیم که پارسوا هم عشیره عشیره و قبیله قبیله بودند و به شکل قبیلوی حیات بسر می بردند. «اگزنفون» *Xenophon* تعداد قبایل آن ها را ۱۲ و هرودوت ۱۰ می نویسد که شش آن مسکون و زمین دار بودند و چهار دیگر حیات بدوی و کوچی بسر می بردند و قرار ذیل اند: شش قبیله اولی: پاسارگاد، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، وروسیان و گرمانیان. چهار قبیله کوچی: دائی ها *Daans*، مردیان *Mordian*، دروپیک ها *Dropicans* و ساگارتها *Sagartians*. چون قبایل مذکور باز از حیث درجه و اهمیت بین خود فرق داشتند. مهمترین آن ها سه قبیله اول الذکر پاسارگاد، مرفیان و ماسپیان بودند و

در اینجا یک پارچه شعر یک شاعر ایرانی را نقل میکنم که چقدر زیبا سروده است:

زبان فارسی

سید ابوالفضل قاضی

می‌تپد فرهنگ ما در سینه شعر دری
روشن است این آسمان در غایت نیک اختر
کرده کلک نقش پرداز هنر صورتگری
آیتی در رمز و رازش جلوه های دلبری

در بلندای پیامش مایه جان پروری
و اندر آن سرشار یاقوت مذاب احمری
دل نبندد هیچگه بر نشه های دیگری
ویس و رامین، هفت پیکر، نامه های تنسری

ماه نخشب، جام جم، آینه اسکندری
کز پس ده قرن بر دلها کند افسونگری
میر سامان را کند آنجا که خواهد رهبری
وان بیابانها ز اعجاز سخن سبز و طری

وین مبارک خطه مهد افتخار و برتری
غنچه های عطرزا و میوه های نوبری
از قدوم فرخی و عسجدی و عنصری
چشمه های زندگی در باغهای عبقری

شاعری والا گهر با حشمت پیغمبری
کز نهیبش لزره افگندی به چرخ چنبری
آن که دارد بر سخن مردان گیتی سروری
قصه آزادگی، اسطوره جنگاوری

کز بلندی میکند با مهر و کیوان همسری
بلکه تا آن سوی دریا کرده دامن گستری
مردم پاریس و رُم یا لندن و کنتربری
من ندیدم چشمه جوشان به این پهناوری

تا سر از خاور بر آرد آفتاب خاوری
تا بود روشن شبستان فلک از اختران
بر سپیدای بلورین زبانی چون پرند
رایتی در تار و پودش ریشه های معرفت

در بم و زیر کلامش پرده های دلفریب
فارسی جامی ست زرین پیکر و گوهر نگار
باده گیرا که هر کس جرعه ئی از آن گرفت
عشق و عرفان، حکمت و اندیشه و اخلاق و پند

قصه سیمرخ و زال و رستم و اسفندیار
آفرین بر آن فریبا لعبت شیرین کلام
بوی جوی مولیان رودکی در قرن چار
ریگ آمو را نماید زیر پایش پرنیان

قرن پنجم عصر خیز و جنبش و نوزایش است
ای خراسان شاد زی کز خاک گلپیز تو رست
بود غزنین تو روزی مرکز شعر و ادب
از دل بلخ و بخارا و نشاپور تو خاست

و ز درون روستای طایرانت شد پدید
مرد مردستان این فرهنگ و تندیس هنر
کیست این دهقان نژاد استاد شیرینکار طوس
طرفه معماری که از تاریخ کشور پی فگند

نامه فردوسی طوسی ست کاخ بی گزند
ساحت خیام تنها شهر نیشاپور نیست
خوانده اند اشعار او را در زبان خویشان
چيست شعر مولوی دریای ناپیدا کران

مشعلی از بلخ در قونیه تابیدن گرفت
شد مسلم حیطة ترکان بر این یکتا سوار
هر که چون او گام بگذارد به منزلگاه عشق
رفت باید آن گه از ملک خراسان سوی فارس

عارفی آتش نفس از برق شمس آذری
با سرود فارسی نی با سلاح و لشکری
کوس سلطانی زند بر گنبد نیلوفری
فارس، آن باغ ارم، عقد پرن رشک پری

تربت شیراز شاعر خیز عشق انگیز ما
بر فراز آسمان آبی و الماس بیز
این یکی چون کوه نور و آن دگر دریای نور
این یکی از بوستان و از گلستان آفرید

آن که از نامش دل غمگین کند رامشگری
سعدی و حافظ نگر همتای ماه و مشتری
چون دو گوهر زینت یک حلقه انگشتی
گلشنی پر سنبل و پر لاله و سوسنبری

حاکم ملک فصاحت سعدی شیرین سخن
و ان دگر بنشانده صد لؤلؤ به هر بیت الغزل
با سرود خواجه حافظ خوانده و رقصیده اند
همنشین خاکیان و همدم افلاکیان

شهریاران یافته اند از نام او نام آوری
چون جواهر ساز ماهر بر بیاضی مرمری
شوخ چشمان سمرقندی، بتان کشمیری
همنوی عرشیان، همباده حور و پری

اوج و زیبایی ست این قول و غزل در پارسی
اهل دل دانند ارج این دو تن داستان سرای
نام صدها نحل دیگر را توان فهرست کرد
از نظامی گوی و ناصر خسرو و ابن یمین

موج اندیشه ست این دیوان به گفتار دری
"قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری"
گر توان و عمر باشد و ر بخواهی بشمیری
و ز منوچهری و جامی و کمال و انوری

نوسرائی را اگر حال و هوایی دیگر است
نو اگر نوزاد این فرهنگ باشد بی گمان
ورنه در دلداگی یکسان نمی باید شمرد
بود باید همچو فردوسی به نخجیر کلام

بد نیاید بود با حال و هوای دیگری
میشود پرورده در دامان مهر مادری
نو عروس خانگی را با نگار بندری
تا مگر آهوی سنت را چو ضیغم بشکری

جنگ را افزار می باید ولی در خورد جنگ
این زبان سخته را ورزید باید همچو موم
فارسی باشد زبان شعر و شعر فارسی
ای زبان وحدت خاور زمین جاوید باش

یا کمان رستمی یا ذوالفقار حیدری
رام کی شیر ژیان گردد به دست عنتری
مهرگون در مشرق دلها کند روشنگری
تا سر از خاور برآرد آفتاب خاوری

/بنیاد فرهنگی کهزاد، جولای 2015/